

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

فائق رستاقی

۲۳ جولای ۲۰۲۰

## آزادی بیان و آزادی بیان استعماری در افغانستان مستعمره

(۱)

آزادی بیان شکلی از آزادی های مدنی شامل آزادی اندیشه، آزادی مطبوعات، آزادی عقیده، آزادی اطلاعات، آزادی تجمعات اعتراضی، حق امنیت، حق حاکمیت بر بدن و موارد دیگر است. آزادی بیان با مفاهیم دموکراسی، حقوق بشر، آزادی دسترسی به اطلاعات و انتقال اطلاعات، پیوند نزدیک دارد. در "اعلامیه جهانی حقوق بشر" در مورد آزادی بیان چنین آمده است: «آزادی بیان: هر کسی حق دارد بدون ترس و واهمه باور های خود را به هر روشی که می پسندد، بیان کند».

هر چند با توجه به محدودیت ها و شرایط زمانی و مکانی متفاوت، تعاریف مختلفی از مفهوم نسبی آزادی بیان ارائه شده است، اما تعریف ایده آل زیرین در بر گیرنده کلیه مصادیق آزادی بیان است: "آزادی بیان یعنی آزادی اندیشه و عقیده؛ و یا شرایطی که تفکر و باور هر فرد انسانی به طور آزادانه و بدون مانع و محدودیت جدی بیان شده و به اشکال شفاهی، تحریری و یا هنری به دیگران انتقال یابد".

در تعریف ایده آل فوق جنبه بیشینه یا حداکثری (maximal) آزادی بیان بر جنبه بهینه، حداقلی یا مطلوب (optimal) آن می چربد، اما در عمل بنا بر محدودیت ها، مصلحت های اجتماعی و اخلاقی، منافع نیرو و ها و طبقات حاکم جامعه و ضرورت های حفظ و تداوم قدرت حاکمه، جنبه بهینه بر جنبه بیشینه آزادی بیان چیرگی می یابد.

در یک نظام دموکراتیک در مقایسه با نظام های استبدادی، آزادی بیان و سائر مفاهیم فوق تقویت می شوند. آزادی بیان پدیده ایست تاریخی، تابع شرایط زمانی و مکانی و در نتیجه، معروض به تغییر و سیالیت و با نوع نظام سیاسی (اجتماعی - اقتصادی) و ماهیت و موضع طبقاتی آن تنگاتنگ گره خورده است. آزادی بیان و دیگر اشکال آزادی های مدنی - سیاسی متأثر از ماهیت طبقاتی نظام حاکم و بر وفق اقتضای منافع آن نظام سیاسی (استبدادی، شبه دموکراتیک و دموکراتیک)، تابع یک سری از محدودیت ها و مصلحت هاست. هر چند حق آزادی بیان (حق بیان اندیشه و عقیده در اشکال گفتاری، نوشتاری و هنری) به مثابه پایه ای ترین حقوق حقه انسانی شناخته می شود و درج قوانین کشوری و میثاق های بین المللی است، اما با توجه به حقایق فوق از جمله محدودیت های تاریخی، سلطه طبقاتی نظام های استبدادی پیشاسرمایه داری، سلطه استعماری بورژوازی استعمارگر و سپس امپریالیسم بر مستعمرات و نیمه مستعمرات و کاراکتر طبقاتی نظام های سرمایه داری و سوسیالیسم؛ آزادی بیان با پای چوبینش، هم در بحث نظری و

هم از نگاه عملی، سخت نسبی بوده و از مطلقیت (حالت ایده آلی و حداکثری) فرسنگ ها فاصله دارد. آزادی بیان در عین این که از دموکراسی مدد می گیرد، خود به اثر انگیزش مبادله نسبتاً آزاد تفکر و روشننگری در جامعه، به امر شناخت ضرورت ها و قانونمندی های عینی، ارتقای آگاهی و بر پایه آن، به شناخت مقوله آزادی (زمینه ای مساعد برای کاهش یا زدودن از خودبیگانگی) کمک رسانیده و متقابلاً دموکراسی را تقویت و استبداد را تضعیف می کند.

آزادی بیان و مطرح شدن آن پدیده ایست متأخر و جوان تر از نظام های طبقاتی استبدادی برده داری و فنودالیسم. در نظام برده داری علاوه از برده ها و برده داران، فقرای شهری نیز وجود داشتند که در عین آزاد بودن، سخت استثمار شده و از حقوق مدنی محروم بودند. برده ها هم که به گفته ارسطو فیلسوف یونانی مدافع برده داری، "ابزار ناطق" بودند، جزئی از مایملک ارباب برده دار محسوب می شدند. بهترین مثال آن جمهوریت های یونان و روم و سپس امپراتوری روم است. دوره تاریخی فنودالیسم که به قرون وسطی نیز معروف است، با قدرت مطلقه آسمانی شاه، قدرت اقتصادی، سیاسی و فرهنگی طبقه اشراف فنودال، سیطره دین و نهاد های مذهبی (مسیحیت، اسلام، هندوئیسم و...) در نقش ابزار ایدئولوژیک خادم نظام فنودالی بر سه قاره اروپا، آسیا و آفریقا؛ تشخیص می یابد. در اروپای قرون وسطی تا عصر روشننگری، زمان انقلاب کبیر فرانسه، بروز اصحاب دائرة المعارف و نوشتن "قرارداد اجتماعی" توسط "ژان ژاک روسو" که منشاء قدرت را از آسمان به زمین فروکشید و جنبه لاهوتی قدرت مطلقه شاه و قیصر را زدوده و آن را ناسوتی ساخت (منشاء قدرت نه خدای آسمان ها، بلکه این مردم زمینی بر روی سیاره خاکی اند)، دستگاه "تفتیش عقاید" (inquisition) کلیسای کاتولیک و پاپ واتیکان در روم در عین به آتش کشیدن و صدور حکم تکفیر و مجازات اندیشمندان و آزاد اندیشان، بر وجدان مردم حکومت کرده و ما فی الضمیر مردم را می خواند.

همین کشور خود ما افغانستان و کشور های همجوار و منطقه تا باز شدن پای استعمارگران اروپایی به آن، در متن تاریخی قرون وسطی و در تاریخخانه آن با دولت های متمرکز با جا به جایی مرکز قدرت و یا با دولت های محلی، در تحت سلطه مطلقه دودمانی شاهان و امیران در نقش "فرستاده خدا" به سر برده، اشراف فنودال حکومت کرده، رعیت در اوج "از خودبیگانگی" طبیعی و اجتماعی ارزش آفریده، مخارج دربار های پرتجمل شاهان را تأمین کرده، بیگاری کرده، بهره مالکانه پرداخته و در لشکرکشی های شاهان و امپراتوران برای تصرف و غارت ملک و مال دیگران به اجبار جنگیده و خون داده است. مشخصه این تاریخخانه طی قرون متمادی، تسلط بی چون و چرای ابزار و نهاد های سرکوبگر اسلامی در نقش ابزار ایدئولوژیک پاسدار ارزش ها و قدرت اقتصادی و سیاسی نظام های مستبد و ارتجاعی فنودالی و قدرت مطلقه و نامحدود شاهان و امیران بوده است. فنودالیسم در شرق تا مدت ها پس از اروپا جان سختی نشان داده و بنا بر عوامل درونی و بیرونی چندی، دوام بیشتری آورده است. تعجب نکنید که حدود دو صد سال پس از انقلاب کبیر فرانسه و سائر انقلاب های اروپایی و به زیر کشیدن لونی شانزدهم و قیصر های دول اروپایی از اورنگ سلطنت مطلقه، در کشور خود ما بساط حکومت مطلقه شاهانه "سایه خدا" پهن بوده و "خلیلی" شاعر مدیحه سرای درباری در ازای دریافت زر و منصب دولتی از جانب شاه، در پیشگاه خدایش سوگند می خورد که "سایه خدا" را دیده است:

**ندیده هیچ کس ضل پیمبر به حمدالله که ضل الله دیدم**

در نظام های طبقاتی معاصر (چه سرمایه داری و چه سوسیالیسم) اصل آزادی افراد و آزادی های مدنی من جمله آزادی های سیاسی و تشکیل تجمعات سیاسی اعتراضی و انتقادی، از منافع متضاد طبقاتی (اکثریت علیه اقلیت) متأثر بوده و از نسبیّت و محدودیت برخوردار است. با این حال، این نسبیّت با توجه به مسأله وجود یا عدم وجود مالکیت خصوصی و میزان آن در سرمایه داری و سوسیالیسم و رابطه تنگاتنگ روبنا با زیربنای اقتصادی در هر یکی از این دو نظام، از سیالیت برخوردار بوده و گراف متفاوت را نشان می دهد. هر قدر عمق و پهنای پایه اجتماعی قدرت اقتصادی و سیاسی در جامعه بیشتر باشد، متناسب با آن، دموکراسی، نهاد های دموکراتیک و انتخابی قابل تعویض در جامعه پا گرفته و حقوق بشر، آزادی ها و حقوق مدنی شهروندان همان جامعه تا اعماق جامعه میان دوزخیان قبلی رسوخ می کند. به همین دلیل بود که صاحب "دولت و انقلاب" با وجود "صوری" نامیدن دموکراسی سوسیالیستی در مقایسه به اصل آزادی جامع در جامعه بی طبقه آینده، سه سال بعد در سال ۱۹۱۸م در نقد کائوتسکی همین دموکراسی "صوری" سوسیالیستی و ره آورد های مدنی آن را برای زحمتکشان - اعم از زن و مرد - که همه جا اکثریت نفوس بوده اند و در سوسیالیسم پایه وسیع اجتماعی قدرت را می سازند، هزار بار دموکراتیک تر از دموکراسی لیبرال بورژوائی تحت حاکمیت طبقاتی تعداد قلیلی از نخبگان و خواص بورژوا (اولیگارش میالی)، ارزیابی کرد. شایان ذکر است که این حاکمیت طبقاتی نخبگان و خواص بورژوا هم در نظام های سرمایه داری نوع غربی، هم در سرمایه داری انحصاری نوع سوسیال امپریالیستی دیروزی و هم در مورد چین سرمایه داری امروزی مصداق خود را دارد.

در هر نظام اجتماعی - اقتصادی مبتنی بر مالکیت خصوصی یا همگانی، آزادی بیان، آزادی دسترسی به اطلاعات، آزادی های مدنی از نوع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی؛ دموکراسی، حقوق بشر و نهاد ها و ابزار پیاده کردن این ارزش ها و اندیشه ها، جزئی از روبنای سیاسی بوده که در عین داشتن استقلال نسبی، از زیربنای اقتصادی (مناسبات تولیدی) برخاسته، به آن مدد می رساند و در خدمت آن پایه اقتصادی قرار دارد. این پایه اقتصادی (مناسبات تولیدی): تولید، مبادله، توزیع و مالکیت) است که در نهایت نوع و جوهر تفکر و نهاد های روبنائی مثل آزادی بیان، آزادی های مدنی شهروندان، دموکراسی، حقوق بشر، شفافیت یا استبداد، دولت، حقوق و غیره را تعیین می کند. تعلق طبقاتی و تعیین جایگاه انسان ها هم در گروه های اجتماعی همراه با شعور اجتماعی شان، با همین معیار ها و از هستی اجتماعی شان در همین روند سنجیده می شود.

نظام سرمایه داری شامل هر دو فاز آن، نظامیست متکی بر مالکیت خصوصی، تداوم تقسیم اجتماعی کار و سلطه همه جانبه طبقاتی مثنی سرمایه دار انگل بر ثروت اجتماعی و بر تولید کنندگان نعم مادی. ثروت حاصله طبقه سرمایه دار از طریق غصب ارزش اضافی در جریان توزیع نابرابر و تاراج هستی ملل فقیر به دست آمده، متراکم و متورم شده است. در نظام سرمایه داری کلیه اندیشه های روبنائی از قبیل آزادی بیان، آزادی دسترسی به اطلاعات، آزادی های مدنی از نوع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی؛ دموکراسی، حقوق بشر و نهاد ها و ابزار پیاده کردن این ارزش ها و اندیشه ها، متناسب و هماهنگ با مالکیت خصوصی، تداوم تقسیم اجتماعی کار و سلطه همه جانبه طبقاتی - استعماری مثنی سرمایه دار بوده و در خدمت آن پایه و منافع اقتصادی قرار داشته و سخت جنبه غلیظ طبقاتی دارد. این جاست که جنبه صوری و شعاری این افکار و ابزار بورژوائی مثل آزادی، آزادی بیان، دموکراسی، حقوق بشر، آزادی های مدنی، نهاد های خیریه و... آشکار می شود و پای استثمار، ستم، غارت و سرکوب به میان می آید.

نظام سرمایه برای به حرکت درآوردن بی مزاحمت (smooth) سرمایه غارتگر مالی به سویه کشوری و جهانی، زدودن یا به حد اقل رسانیدن اصطکاک اجتماعی و ملی، کاستن از قبح عملکرد اجتماعی و مستور ساختن ماهیت عریان استثمارگرانه و ستمگرانه اش، از این افکار و ابزار نرم روبنائی متناقض با اهدافش، استمداد می جوید. در طول تاریخ بورژوازی استثمارگر و استعمارگر، لیبرالیسم و فاشیسم دو روی سکه تفکر و عملکرد وی را می ساخته است. آنگاه که شعار ها و ابزار های "ظریف" لیبرالیسم متضمن دموکراسی، آزادی بیان، آزادی های مدنی سیاسی - اجتماعی و حقوق بشر کارگر نیفتاد، یکشبه بساط آن برچیده شده، رخ سکه دور خورده و ستمکشان کشور و گیتی رخ عریان فاشیسم خشن و تبعات هول انگیز آن را می بینند. بسته به شرایط و اقتضای منافع بورژوازی و امپریالیسم، رخ این سکه به صورت متناوب دور می خورد.

می توان نتیجه گرفت که از بعد طبقاتی نظام سرمایه داری امپریالیستی در عین این که "از نطقه نظر سیاسی به طور کلی عبارت است از تمایل به اعمال زور و ارتجاع"، با سرمایه مالی جهان گسترش مبتنی بر استثمار فزاینده نیروی کار در سطح کشوری و جهانی، برای کتمان و لاپوشانی ماهیت طبقاتی استثمارگرانه، ستمگرانه، غارتگرانه و ارتجاعی اش؛ برای تحمیق و تطمیع زحمتکان کشور خودی و غیرخودی، به شعار ها و شعارهای اغواگری مثل آزادی، آزادی بیان، دموکراسی، انتخابات، حقوق بشر، حقوق زنان، آزادی های مدنی و غیره افکار و ابزار متناقض متوسل می شود. این شعار ها و شعارهای با خطوط قرمز و محدودیت هایش از "الف" تا "ی" برای بورژوازی امپریالیستی جنبه مصرفی داشته و برای کارگران و سائر زحمتکشان کشور های سرمایه داری دروغی بیش نیستند.

وقایع خونین روزمره و سرکوب تجمعات اعتراضی معترضان بی حقوق، گرسنگان، بیکاران و سیاهان علیه سیاست اقتصادی لیبرالیسم نو و ریاضت اقتصادی، سرکوبگری و سیاست نژاد پرستانه سفید پوستان ثروتمند نژاد پرست اروپائی و امریکائی طی یک سال و ماه های اخیر در متروپول های امپریالیستی مثل پاریس، بروکسل، میناپولیس، نیویارک، شیکاگو، واشنگتن، لندن و...، کذب این آزادی های مدنی بورژوائی در "جهان آزاد" را برملا ساخت.

### آزادی بیان و اطلاعات در افغانستان اشغالی:

از هفتم اکتوبر سال ۲۰۰۱ میلادی تا امروز افغانستان کشوری بوده است مستعمره، منکوب شده، فاقد استقلال، حاکمیت ملی و تمثیل اراده آزادانه مردم آن در اداره کشور و تعیین نوع نظام بر آن. در عین عدم دسترسی مردم، روشنفکران، فرهنگیان، اهالی رسانه ها و نیرو های سیاسی ملی - مترقی کشور ما به اطلاعات لازم پیرامون حقایق دردناک و خونین زندگی روزمره شان در متن اختناق و عدم شفافیت استعماری - ارتجاعی؛ در مورد همه امور مهم مملکتی، در امور داخلی و مناسبات بین المللی افغانستان اشغالی و در مورد حال و آتی آن امپریالیست های اشغالگر امریکا - ناتو و مشتی میهن فروش فاقد ذره ای احساس ملی و انسانی در نقش دلال اشغالگران در غیاب اراده جمعی مردم افغانستان تصمیم گرفته و امر و نهی صادر کرده اند. در این کشور دربند، نبود استقلال، یعنی حالت مستعمراتی کشور ما و فقدان تمثیل اراده آزادانه مردم در اداره کشور و نبود زمینه های اجتماعی تبارز آزاد آرای متضاد و چند صدائی در مورد امور مهم و حیاتی کشور و تعیین سرنوشت آتی، یعنی فقدان دموکراسی و آزادی بیان و پایه گرفتن استبداد، اختناق و تک صدائی حاکمان بیرونی و بومی کشور.

## موانع آزادی بیان و چند صدائی:

### الف- موانع استعماری

تاریخ چند صد ساله استعمار و در تداومش تهاجمات امپریالیسم برای اسیر و منقاد ساختن خلق ها و ملل ضعیف و فقیر دنیا در آسیا، آفریقا، امریکای لاتین و اروپای خاوری، با استعمال زور و توحش استعماری و به خاک و خون کشیدن خلق های بومی سرزمین های مورد تهاجم استعمارگران توأم بوده است. استعمارگران سفید پوست نژادپرست اروپائی و سپس امریکائی این موج کشتار مردمان و بومیان و این توحش استعماری را رسالت "متمدن سازی" "وحشیان" نامیده و آن را توجیه و تقدیس کرده اند. استعمار کهن در هر کجا به عامل اجبار و زور استعماری تکیه کرده، طبقه دلال (بورژوازی کمپرادور) را ایجاد و ضمن کنار آمدن با نیرو های فرتوت و مرتجع فنودالی، روی این دو طبقه به مثابه پایگاه اجتماعی استعمار و در نقش شرکای بومی ستمگری، استثمار، چپاول و غارت و سرکوب خویش در کشور مستعمره حساب باز کرده است. در دوره استعمار کهن شیوه های خشن استعماری بیشتر برجستگی داشته و از شیوه های ظریف کشتار و غارت یا هیچ خبری نبوده یا کمتر استفاده شده است. طبیعی بود که این موج کشتار، خشم و خشونت و غارت عریان استعماری، موجی از مقاومت، خشم و اعتراض بحق ضد استعماری خلق های اسیر دنیای مستعمرات را به میزان ها و اشکال متفاوت برانگیخته است.

با فروریختن سیستم مستعمراتی امپریالیسم پس از انقلاب سوسیالیستی اکتوبر روسیه، جنگ دوم جهانی، ایجاد اردوگاه نیرومند سوسیالیستی و سر برآوردن جنبش آزادیبخش ملی علیه سلطه و حضور اشغالگرانه امپریالیسم در مستعمرات و نیمه مستعمرات، استعمار کهن به ناگزیر به تغییر شیوه متوسل شده و جایش را به استعمار نو داد. استعمار نو که در فاز امپریالیستی با صدور سرمایه، برپائی دولت های مستبد بوروکراتیک با سرخاب دموکراسی در مستعمرات سابق با پایه طبقاتی فنودالی و کمپرادوری مشخص می شود، همزمان بود با بازتقسیم جهان تقسیم شده و در تداومش، آغاز و ادامه جنگ سرد میان بلوک های امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی، رقابت تنگاتنگ بر سر صدور سرمایه و کالا (به شمول تسلیحات)، ایجاد پایگاه های نظامی در خشکه و آب ها، تشدید نظامیگری و مسابقه تسلیحاتی متعارف و اتمی، تجاوز نظامی بر برخی از کشور ها و طرح و اجرائی ساختن کودتا های نظامی (اشکال تشدید رقابت امپریالیستی) همزمان بود.

طی چهار دهه اخیر خلق مستضعف و ستمکشیده افغانستان شاهد دو بار لشکرکشی و اشغالگری امپریالیستی با کلیه پیامد های ویرانگر و دردانگیزش، به کشور خود بوده اند؛ تجاوزات استعماری که سوسیال امپریالیسم و امپریالیسم در هر دو نوبت آن از ترکیب شیوه های کهن و نو استعماری برای سرکوب و به انقیاد کشانیدن مردم ما بهره گرفتند.

ادامه دارد